



با کوه در میان بگذار
نویسنده: جیمز بالدوین
ترجمه: محمدصادق رئیسی
ناشر: نقش جهان
۲۸۰ صفحه
۴۰ هزار تومان

این روزها عبارت «جان سیاهان مهم است» را در گوشه‌وکنار جهان بسیار می‌شنویم؛ عبارتی که عمری بیش از یک قرن دارد و یکی از دغدغه‌های اصلی جیمز بالدوین یکی از بزرگ‌ترین نویسنده‌های سیاهپوست بوده است که در شاهکارش «با کوه در میان بگذار» (و خاطراتش در کتاب «من کاکاسیاه تو نیستم» که فیلمی به همین نام شده) بخشی از زندگی سیاهان را در آمریکا تصویر کرده است. «با کوه در میان بگذار» از زمان انتشارش یعنی سال ۱۹۵۳ تا امروز، از سوی چهره‌های مختلف مورد ستایش قرار گرفته؛ ازجمله تونی موریسون، برنده نوبل ادبیات ۱۹۹۳ و لنگستون هیوز، شاعر فقید آمریکایی. امروزه از رمان «با کوه در میان بگذار» به‌عنوان یکی از کلاسیک‌های ادبیات آمریکا و جهان یاد می‌کنند؛ چنانچه مجله تایم سال ۲۰۰۵ آن را یکی از صد رمان بزرگ قرن معرفی کرد. همچنین کالم توبین، نویسنده برجسته ایرلندی سال ۲۰۱۴ آن را در فهرست ۲۰ رمان بزرگ انگلیسی‌زبان از ۱۹۵۰ قرار داد. سال ۲۰۱۹ نیز روزنامه تلگراف آن را چهل‌هشتمین رمان بزرگ همه اعصار لقب داد.



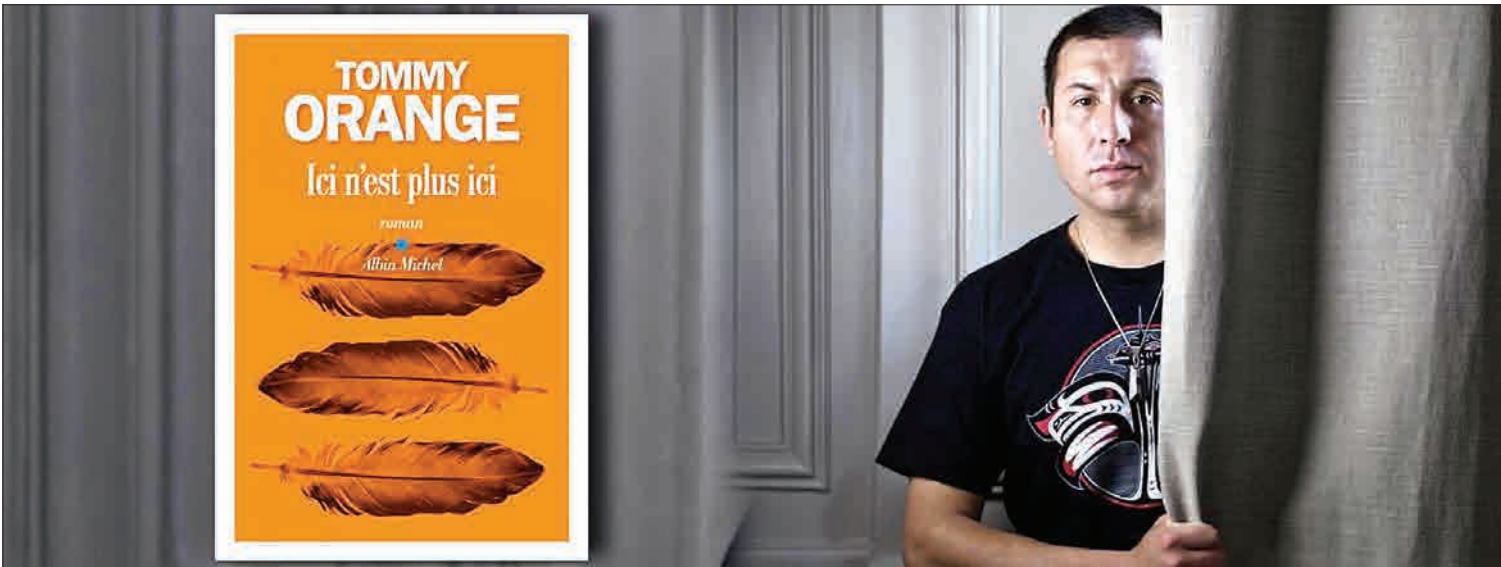
سیاست شادکامی
نویسنده: درک باک
ترجمه: نرگس سلحشور
ناشر: نشر نو
۳۸۳ صفحه
۶۷ هزار تومان

در نظریه‌های سیاسی چهار غایت بسیار مهم برای حکومت برمی‌شمارند: ۱. آزادی، ۲. برابری، ۳. عدالت و ۴. شادکامی. این چهار غایت، هم مبنایی برای تصمیم‌گیری اخلاقی و هم مبنایی برای داوری اخلاقی حکومت‌ها هستند. کتاب «سیاست شادکامی» درک باک است از غایت چهارم، یعنی شادکامی. مدعی اصلی درک باک این است که اولاً تأکید صرف بر بهروزی عینی، ما را به مقصود نمی‌رساند. ثانیاً شاخص ذهنی بهروزی مخصوصاً شادکامی به‌شدت در کیفیت زندگی انسان‌ها تأثیر دارد. بنابراین، تحقیقات جدید به ما می‌گویند که روایت‌هایی از بهروزی که بر شاخصه‌های ذهنی مبتنی‌اند، نه‌تنها باید در زندگی فردی و شخصی جدی گرفته شوند، بلکه حکومت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی نیز باید آن روایت‌ها و شاخصه‌ها را لحاظ کنند. شاخصه‌های بهروزی ذهنی یا همان شادکامی عبارتند از: ازدواج، روابط اجتماعی، استخدام (که شامل داشتن شغل و در کنار آن رضایت شغلی است)، سلامتی محسوس، دین و باور دینی و کیفیت حکومت.



سفر سیلکا
نویسنده: هدر موریس
ترجمه: سارا حسینی معینی
ناشر: کوله‌پشتی
۳۶۰ صفحه
۵۰ هزار تومان

انسان گاهی در موقعیتی قرار می‌گیرد که انتخاب بسیار دشوار است، ماجرای سیلکا در اردوگاه نیز از چنین چیزی حکایت دارد. سال ۱۹۴۲ سیلکا که فقط ۱۶ سال دارد، به اردوگاه آشویتس-بیرکناو اعزام می‌شود و هنگام ورود، فرمانده اردوگاه شیفته زیبایی او می‌شود. سیلکا که به‌زور از زندانی‌های زن دیگر جدا شده است، خیلی زود درمی‌یابد که قدرت حتی اگر ناخواسته به‌دست آمده باشد، ضامن بقااست. پایان جنگ جهانی و آزادسازی اردوگاه نیز منجر به رهایی سیلکا نمی‌شود. ارتش شوروی او را به جرم همدستی با دشمن برای گزاردن محکومیتی پانزده‌ساله به اردوگاه کار اجباری در سیبری می‌فرستد؛ جایی که سیلکا در آن با مشکلات تکراری و گاه جدیدی مواجه می‌شود. او که هر روز با مرگ و زندگی در جدال است، به وجود نیرویی در خود پی می‌برد که حتی تصورش را هم نمی‌کرد آن را داشته باشد. او در بی‌رحمانه‌ترین شرایط با حمایت پزشکی رتوف در بیمارستان اردوگاه به پرستاری بیماران می‌پردازد.



گفت‌وگو با تامی اورنج، نویسنده کتاب «مثل دود در باد» که به تازگی در ایران ترجمه و منتشر شده

ایستاده در باد

← ماجرای چندین نسل از سرخپوستانی که شهرنشین شدند و حالا با آسیب‌های اجتماعی متعدد دست و پنجه نرم می‌کنند

[ترجمه سپیده سرایی] تامی اورنج نویسنده کتاب «مثل دود در باد»، یکی از تحسین‌برانگیزترین و جنجالی‌ترین کتاب‌ها در ادبیات سرخپوستی طی سال‌های اخیر، خود از بومیان اوکلند کالیفرنیاست. «مثل دود در باد» نامزد نهایی جایزه پولیتزر بود. همچنین جوایز پن همینگوی، انیسفیلد ولف بوک، حلقه منتقدان کتاب ملی جان لئوناردو، کتاب اول مجمع داستان، کتاب اول لس‌آنجلس تایمز، مدال اندرو کارنگی و اسپن وردز را از آن خود کرده است. اورنج عضو قبایل شیین و آراپاهوی اوکلاهما، پسر مادری سفیدپوست و پدری سرخپوست است. مانند بسیاری از شخصیت‌های کتابش، «سرخپوستی شهرنشین» است که در اوکلند متولد و بزرگ شده است. کتاب «مثل دود در باد» با ۱۲ راوی خود، در فهرست ۱۰ کتاب برترسال ۲۰۱۸ به انتخاب نیویورک تایمز بوده است. زندگی سرخپوستان در آمریکا با مهاجرت اروپایی‌ها به کابوس تبدیل شد، قتل و غارت و تجاوز این گروه از راه رسیده تأثیر زیادی بر زندگی بومیان آمریکایی گذاشت. با گذشت ده‌هاسال از این مهاجرت هنوز سرخپوستان درگیر مسائلی هستند که شاید ریشه در اتفاقات گذشته دارد. کتاب «مثل دود در باد» ماجرای چندین نسل از سرخپوستان شهرنشینی است که درگیر زیبایی و زشتی، عشق و نفرت، اعتیاد و خودکشی هستند. مارگارت اتوود در مورد کتاب «مثل دود در باد» می‌گوید: «جست‌وجویی مهیج است در عمق جامعه بومی کالیفرنیا. یک زایش ادبی حیرت‌انگیز.» همچنین لوئیس ادریچ، نویسنده سرشناس سرخپوست، درباره تامی اورنج و رمان او گفته است: «با این هنرمند عالی و بزرگ آشنا شوید که می‌توان گفت دوزنمای داستان آمریکایی را بسط داده است. «مثل دود در باد» تصویری کمیک از غمی جانکاه است. تامی اورنج نویسنده‌ای است تازه‌کار با روحی بزرگ.» گفت‌وگویی که در ادامه می‌خوانید، چندی بعد از اعلام نهایی برندگان جایزه کتاب با تامی اورنج انجام شده است.

●●● تبریک می‌گوییم که در فهرست جایزه کتاب ملی قرار گرفتید. ایده این کتاب از کجا به ذهن شما خطور کرد؟

می‌۲۰۱۶ فارغ‌التحصیل شدم و قبل از آن واقعاً می‌خواستم کتاب را تمام کنم زیرا مدیر مدرسه انستیتوی هنرهای بومی آمریکا، به من گفته بود اگر کتاب داشته باشم می‌توانم کلاسی برای تدریس بگیرم. بنابراین هدفی بسیار اساسی داشتم: گرفتن کار تدریس!

●●● با وجوداین، کتابی بسیار جاه‌طلبانه است. فکر می‌کردید کتاب‌تان آن‌قدر برجسته شود، یا خودتان از قبل قصد انجام این کار را داشتید؟

نه، فکر می‌کردم افرادی که در انجمن نویسندگی بومی من هستند و شاید بومیان اوکلند آن‌را این‌گونه مهم ارزیابی کنند. تازه‌حال چیزی منتشر نکرده بودم، بنابراین فکر نمی‌کردم انتشار این کتاب کاری از پیش ببرد، در نتیجه حسابی غافلگیر شدم.

●●● «مثل دود در باد» از دید چندین کاراکتر متفاوت روایت شده است. از نظر شخصیتی به کدامیک نزدیک‌تر هستید؟

فکر می‌کنم آنها بیشتر از هر کس دیگری، خود من هستند، اما به عمد این کار را نکردم. شخصی هست به اسم توماس فرانک، ما اسم‌ها و نام‌های خانوادگی را با هم به اشتراک می‌گذاریم و جزئیات بیوگرافیکی مستقیمی از تجربیات خانواده من در این کتاب وجود دارد، بنابراین خانواده‌ام هر فصل را متفاوت از دیگران می‌خوانند. اما تمام کاراکترها بیشتر از سایر افراد شبیه خود من هستند.

●●● اسلحه‌های پرینت سه بعدی، عنصر بسیار خوبی برای داستان بود. در کل حس ترس و وحشت فراوانی به داستان افزوده است. با اضافه کردن آنها به داستان می‌دانید اتفاق بدی رخ خواهد داد. مطمئناً هر اسلحه‌ای می‌تواند این کار را انجام دهد، بنابراین نمی‌دانم سه بعدی بودن آنها چه اهمیتی دارد؛ با فرض اینکه شخص دیگری وجود دارد که بتواند آنها را از طریق ردیاب‌های فلزی دریافت کند؟

بله، این موضوع اساساً لجستیک بود. اما هر چه در کتاب انجام داده‌ام به فناوری مدرن و رفتار معاصر مربوط می‌شود که به بازنگری جامعه یکپارچه سرخپوستان آمریکایی در تاریخ می‌پردازد که همه به آن فکر می‌کنند و... تنها راه واقعی برای اینکه سرخپوست آمریکایی واقعی باشید این است که تاریخی باشید، کلاه سرخپوستی داشته باشید یا این‌گونه به مسأله نگاه کنید. برای مردم بسیار مضر است که هنوز هم روش‌های قابل قبولی در اختیار ندارند تا به‌عنوان یک سرخپوست پذیرفته شوند. یکی از تجربیات رایج سرخپوست بودن این است که زیر سوال می‌روند، «به نظرتان نیازی نیست تلاش کنید شایسته‌تر، معتبرتر و قابل قبول‌تر شوید؟!» بنابراین می‌خواستم این مسأله اکنون و بسیار امروزی

بخشی از کتاب

ما را سرخپوست‌های پیاده‌رو می‌نامیدند، همین‌طور سرخپوست سیپا؛ زیرا سیپ از بیرون سرخ و از درون سفید است، اما آنچه اکنون هستیم، به دلیل کاری است که اجدادمان برای زنده ماندن انجام دادند. ما خاطراتی هستیم که به خاطر نمی‌آوریم، خاطراتی که در زندگی می‌کنند، حس‌شان می‌کنیم و ما را وادار می‌کنند که به این شیوه آواز بخوانیم و نیایش کنیم. احساسات نشأت‌گرفته از خاطراتی هستیم که در زندگی ما به طرز غیرمنتظره‌ای گر می‌گیرند، شکوفا می‌شوند، مثل همان خون جاری‌شده روی پتو از برخورد گلوله مردی که از پشت سر به ما شلیک کرده بود؛ شلیکی که برای مالکیت مو و سرهای‌مان یا برای گرفتن جایزه یا شاید فقط برای خلاص شدن از دست ما بود.



مثل دود در باد
نویسنده: تامی اورنج
ترجمه: فرناز کامیار
ناشر: خزه
۳۱۱ صفحه
۴۵ هزار تومان

حس شود. حس می‌کنم در یک کارگاه صنعتگری هستم و معرفی نمایش هنرمندی را می‌بینم - یا درحال تماشای هنرمندی نیستم، مشغول تماشای طلسم پرینتر سه بعدی هستم - و این ایده فقط به نوعی از ذهنم عبور کرده است. ●●● چیزی در کتاب آمده است که مدام ذهن مرا به خود مشغول می‌کند؛ پاهای عنکبوتی که از غده‌ای در پای یک کاراکتر بیرون می‌آید. آیا ناشی از اتفاقی در زندگی واقعی یا فرهنگی عامه بوده است؟

نه، برای من اتفاق افتاده است. واقعاً آن را درک نکردم، و هیچ چیز و پاسخی در اینترنت پیدا نکردم. از پدرم پرسیدم او چه فکر می‌کند، زیرا به نظر می‌رسید اتفاقی سرخپوستی درحال رخ دادن است. هیچ پاسخی برای من نداشت. او گفت: «به نظر می‌رسد کسی شما را جادو کرده است.» به نوعی از این جواب ترسیده بودم. پس از آن چیزهای عنکبوتی دیگری نیز رخ داد که با نوشتن رمان آغاز شد. شاید سال ۲۰۱۳ یا ۲۰۱۴ بود و من هیچ ارتباط دیگری با آن نداشتم، بنابراین با خودم گفتم چرا از این مسأله در کتاب استفاده نکنم.

●●● بنابراین وقتی آن را نوشتید، اتفاق افتاد؟

بله.

●●● وای! این موضوع دیوانه‌کننده است.

[می‌خندد.] بله، همین‌طور بود، به نظر هنوز دیوانه‌کننده است.

●●● آیا هنوز غده‌ای روی پای خود دارید؟

بله.

●●● آن‌وقت هیچ چیز دیگری از آن بیرون نیامده است؟

نه. [می‌خندد.]

●●● فکر نمی‌کنم به خاطر این موضوع به پزشک مراجعه کرده باشید، متأسفم که به این مسأله پرداختیم؛ نکته‌ای بسیار جالب بود.

ایرادی ندارد. نه، خب تجربه خوبی با پزشکان نداشته‌ام. بعد از بیرون آمدن آن اتفاق دیگری نیفتاد، حتی چیزی که برای سلامتی‌ام نگران‌کننده به نظر برسد. خیلی وقت است که دکتر نرفته‌ام.

●●● چه چیز دیگری می‌نویسید؟ هنوز در حال نوشتن رمان هستید؟ چند مقاله وجود دارد. به تازگی نقد کتابی [از مجموعه داستان‌های نانا کوامه ادجی-برنیا به نام «جمعه سیاه»] برای نیویورک تایمز نوشته‌ام. روی یکی، دو تا کتاب جدید کار می‌کنم. یکی از آنها درباره زندگی خانوادگی من است که به نوعی با آنها مصاحبه کرده‌ام. به خانواده‌ام در مورد کتابم توضیح دادم و آنها مصاحبه را قبول کردند. کتاب دیگری دارم که به شدت روی آن کار می‌کنم و تا دسامبر ۲۰۱۸ برای تمام‌کردن آن مهلت دارم، اما زیاد در موردش صحبت نمی‌کنم. □

برگرفته از مجله کابویزاند ایندیپانز



۸ «مثل دود در باد» نامزد نهایی جایزه پولیتزر بود و برنده جوایزی چون پن همینگوی و کتاب اول لس‌آنجلس تایمز. نویسنده این کتاب، تامی اورنج، پسر مادری سفیدپوست و پدری سرخپوست است. او مانند بسیاری از شخصیت‌های کتابش، «سرخپوستی شهرنشین» است و کتابش «مثل دود در باد» با ۱۲ راوی خود در فهرست ۱۰ کتاب برتر سال ۲۰۱۸ به انتخاب نیویورک تایمز بوده است. مارگارت اتوود درباره کتاب «مثل دود در باد» می‌گوید: «جست‌وجویی مهیج است در عمق جامعه بومی کالیفرنیا؛ یک زایش ادبی حیرت‌انگیز.»